

میراث جاویدان

محمد سعید میرزایی

۲۱



هنگامی که رودکی، پدر شعر پارسی، آدم الشعراء زبان دری، در روستای بُنچ روئک سمرقند، دیده از جهان فرومی‌بست، در قریه‌ای دیگر از سرزمین شعر پارسی، در روستای باژ در حوالی طوس، فردوسی، بزرگ‌ترین شاعر ملی ایران و یکی از بزرگ‌ترین حماسه‌سرایان جهان دیده به جهان گشود. در این هنگام سال هجری شمسی ۳۴۹ بود.

فردوسی مسلمان، شیعه و دوستدار خاندان پیامبر (ص) و علی (ع) بوده است و راه رستگاری را در دین و دانش می‌جسته است. همان‌طور که می‌دانید، اثر جاودانه‌ی فردوسی، شاهنامه است، اثری که در ردیف بزرگ‌ترین آثار حماسی دنیا، همچون «ایلیاد» و «ودیسه» از «هومر» شاعر باستانی یونان، قرار دارد. پیش از فردوسی، دقیقی سرودن کتابی همچون شاهنامه را شروع کرده بود، اما مرگ ناهنگام او به او مجال نداد که کتابش را به پایان برساند. وقتی فردوسی از سرانجام دقیقی و ناتمام ماندن کتابش آگاه شد، در صدد برآمد که کار او را دنبال کند. به هر حال فردوسی در حوالی سال‌های ۳۶۵ تا ۳۷۰ شاهکار بزرگ خود را آغاز کرده است و علاوه بر شاهنامه‌ی ابومنتوری از دقیقی از نوشته‌های دیگر و از سخن راویان دیگر نیز بهره جسته است. بخشی از شاهنامه افسانه‌ها و داستان‌های کهنی است که از زمان‌های بسیار قدیم سینه به سینه از گذشتگان به آیندگان رسیده است. بخشی دیگر از این افسانه‌ها، سرگذشت تیاکان ایرانیان است که مربوط به زمان‌های پیش از تاریخ می‌باشد و بخشی دیگر از شاهنامه روایت‌های تاریخی است. فردوسی شاهنامه را به نام «محمود غزنوی» کرده است، با این‌همه تا هم خوانی اندیشه‌ی شاه غزنوی با شاعر که به علت ایرانی بودن فردوسی و افتخار کردن او به ایرانی بودن، و ترک نژاد بودن محمود و همچنین توقع داشتن این‌که فردوسی چون عنصری و فرخی جزء در ستایش او سخن نگوید، حال آن‌که فردوسی اندیشه‌ی والایری داشته است، همچنین شیعه بودن فردوسی در حالی که محمود میانه‌ی خوبی با شیعیان نداشته است، مقدمات رنجیده خاطر شدن فردوسی را از محمود غزنوی فراهم می‌آورد، چرا که در ابتدا محمود غزنوی ارزش شاهنامه را در نمی‌یابد و پادشایسته به فردوسی نمی‌دهد. معروف است که از یک دروازه‌ی شهر، هدایای سلطان محمود را می‌آوردند و از دروازه‌ی دیگر جنازه‌ی فردوسی را بیرون می‌بردند. تاریخ درگذشت فردوسی را ۴۱۱ نوشته اند.

به نام خداوند جان و خرد
خداوند نام و خداوند رای
خداوند کیهان و گردان سپهر
ز نام و نشان و گمان برتر است
به بینندگان آفریننده را
نیاید بدو نیز اندیشه راه
سخن هرچه زین گوهران بگذرد
خرد گهر سخن برگزیند همی
ستودن نداند کس او را چو هست
خرد را و جان را همی سنجد او
بمدین آلت رای و جان و روان
... بگو تا چه داری بیار از خرد
خرد رهنمای و خرد دلگشای
از او شادمانی، از اویت غم است
خرد تیره و مرد روشن روان
چه گفت آن هنرمند مرد خرد
کسی کو خرد را ندارد زپیش
هشیوار^(۱)، دیوانه خوانده^(۲) و
از اوایی به هر دو سرا ارجعند
خرد چشم جان است، چون بنگری
تخت آفرینش خرد را شناس
سه پاس تو گوش است و چشم و زبان
خرد را و جان را که یارد ستود
حکیم! چوکس نیست، گفتن چه سود؟
تویی کرده‌ی کردگار جهان
همیشه خرد را تو دستور دار
به گفتار دانندگان راه جوی
ز هر دانشی چون سخن پیشوی
چو دیدار پای به شاخ سخن

کز این برتر اندیشه برنگذرد
خداوند روزی ده رهنمای
فرزنده‌ی ماه و ناهید و مهر
نگارنده‌ی پرشده گوهر است
نبینی، مرنجان دو بیننده را
که او برتر از نام و از جایگاه
نیاید بدو راه جان و خرد
همان را گزیند که ببیند همی
میان بندگی را بیاید بست
در اندیشه‌ی سخته کی گنجداو؟
ستود آفریننده را کی توان؟
که گوش نبوشند^(۳) و ز^(۴) پرخورد
خرد دست گیرد به هر دو سرای
از اویت فزونی، از اویت کم است
نباشد همی شادمان یک زمان
که دانایه‌گفتار او برخورد
دلش گردد از کرده‌ی خویش، ریش
همان خویش، بیگانه خواند و را
گسسته خرد پای دارد به بند
تو بی‌چشم، شادان جهان نسیری
تک‌پایان جان است و آن سه پاس
کز اینت رسد نیک و بد بی‌گمان
و گر من ستایم که یارد شتود؟
وز این پس بگو کافرینش چه بود؟
شناسی همی آشکار و نهان
بدو جانت از ناسزا دور دار
به گیتی بیوی و به هرکس بگوی
از آموختن یک زمان نشنوی
بدانی که دانش نیاید به من

پی‌نوشت:

- ۱- نبوشند: شنوا
- ۲- زو: مخلف از او
- ۳- هشیوار: هوشیار
- ۴- ورا: او را